

گذر از چپ و راست؛ مکتب ایران و

مانیفست جدید اصحاب سیاست^۱

دکتر مظفر نامدار

هر درونی که خیال‌اندیش شد چون دلیل آری، خیالش بیش شد

مولانا

◆ مانیفست جمهوری ایرانی در مواجهه با جمهوری اسلامی

آیا مکتب ایران، از فروپاشی جریان‌های کهنه چپ و راست زاده شد؟ همچنان‌که جمهوری

۱. بخشی از این مقاله مرهون گفت‌وگوی اینجانب با حجت‌الاسلام والمسلمین آقای دکتر داود مهدوی‌زادگان می‌باشد. با سپاس فراوان از دیدگاه‌های ارزشمند ایشان؛ همچنین این مقاله با الهام از بخش دوم کتاب *فراسوی چپ و راست* اثر آنتونی گیدنز نوشته شد؛ رک: آنتونی گیدنز، *فراسوی چپ و راست*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، ۱۳۸۲.

ایرانی تلاشی است برای بازسازی گرایش‌های فرسوده‌ای که با انقلاب اسلامی از حافظه تاریخی ملت ایران پاک شده بود؟ آیا مکتب ایران متافیزیک جمهوری ایرانی و مانیفست چپ و راست در مواجهه با جمهوری اسلامی در دهه چهارم انقلاب اسلامی است؟ چرا این ایدئولوژی متعاقب مفهوم جمهوری ایرانی در فتنه‌های بعد از انتخابات دهم ریاست‌جمهوری مطرح شد؟ چرا این مفهوم مانند اکثر ایدئولوژی‌ها و احزاب و جریان‌های سیاسی تاریخ معاصر ایران در دل ساختار قدرت زاده شد؟

آیا این نظریه، نظریه جدید قدرت در دهه‌های آینده است؟ همان‌طوری که اصلاحات، سازندگی و جامعه مدنی و امثال آن نظریه کسب، حفظ و بسط قدرت در دولت‌های گذشته بود؟ آیا تولد این نظریه در دل قدرت به معنای آن است که توان علمی و دینی برای اثبات خود ندارد و ناچار است از قدرت ارتزاق کند؟

آنهایی که می‌گویند باید درباره این نظریه‌ها و ایده‌ها مناظره علمی کرد باید به این سؤال پاسخ دهند که مناظره علمی با مبشران ایدئولوژی‌هایی که از موضع قدرت سخن می‌گویند و گوینده، خود را در برج عاج قدرت می‌بیند چگونه امکان دارد؟ اصلاً این نظریه چقدر استعداد بازگشایی فضای علمی را دارد و نظریه‌پردازان چنین نظریه‌هایی چه شأنی از علم دارند و این شأن در کجا بروز و ظهور داشته است؟ چرا مجامع علمی باید به نظریه‌هایی که از دل ساختار قدرت پیدا می‌شوند و نظریه‌پردازان آنها نیز کارگزاران سیاسی می‌باشند توجه کنند؟ وجوه ارتباط چنین بحث‌هایی با کارگزاران سیاسی چیست؟

مخالفان جمهوری اسلامی و اندیشه‌های امام از طرح این‌گونه نظریه‌ها در دل نیروهای انقلابی ذوق‌زده می‌شوند و می‌گویند که عنوان مکتب ایران در زیر پوست خود نشان از ناسیونالیسم ایرانی و عدول از آرمان‌های امام‌خمینی دارد. آیا باید این ذوق‌زدگی‌ها را جدی گرفت یا به این مسئله دل خوش کرد که این هم مانند اغلب گرایش‌های سیاسی اصحاب قدرت، یک بازی سیاسی برای حفظ و بسط قدرت است؟

آیا می‌توان به این احتمال نیز اندیشید که در دل ساختار جمهوری اسلامی عده‌ای از

دولتمردان مثل دوره سازندگی و دوره اصلاحات به این نتیجه رسیده‌اند که تاریخ مصرف تأکید و تمرکز بر مکتب اسلام، جمهوری اسلامی و اندیشه‌های امام گذشته است و باید با مبانی مشروعیت جدیدتری بر سر قدرت باقی ماند؛ البته اگر ملت ما نسبت به اصحاب سیاست و آنهایی که پیوسته مواضع ایدئولوژیک جدید تولید می‌کنند چنین تردیدی نشان دهد بی‌ربط نیست زیرا زمینه‌ها و قرینه‌های زیادی در این سه دهه برای چنین تردیدی وجود دارد.

ملت ما هنوز فراموش نکرده است که وقتی اصحاب قدرت و ثروت در انتخابات هفتم ریاست جمهوری به قدرت رسیدند با تبدیل دوم خرداد به یک ایدئولوژی در مقابل انقلاب اسلامی، چه استدلال‌های عجیب و غریبی برای حذف آرمان‌های امام‌خمينی و انقلاب اسلامی از ایران ارایه می‌دادند! نظریه‌پردازان دوم خرداد در آنجا هم می‌گفتند که انتخابات دوم خرداد نشان داده است که منابع مشروعیت‌یابی ما دیگر کارآیی ندارد. آنها از ملت ایران و مسئولان نظام جمهوری اسلامی می‌خواستند که از میان سه منبع مشروعیت نظام جمهوری اسلامی یعنی مشروعیت انقلابی امام، مشروعیت سنتی اسلام و روحانیت و مشروعیت عقلانی-قانونی، قید امام و اسلام و روحانیت را بزنند و تنها به منبع سوم تکیه کنند.^۱ البته هیچ‌گاه نگفتند که در ساختار نظام جمهوری اسلامی باید بر مبنای چه مکانیسمی به منبع عقل-قانون بدون دو منبع دیگر اعتماد کرد! بزرگ‌ترین دلیلی که آنها برای حذف امام، روحانیت و اسلام ارایه دادند این بود که از این منابع استحصال بی‌رویه‌ای انجام گرفته است و هر منبعی را که استحصال بی‌رویه از آن صورت پذیرد ناکارکرد می‌شود!^۲

آیا استدلال نظریه‌پردازان مکتب ایران در حذف برداشت اسلامی از اسلام و جایگزینی قرائت ایرانی از اسلام شبیه استدلال نظریه‌پردازان دوم خردادی نیست؟ آنها هم از ما می‌خواستند که در فضای جدید ایران که با دوم خرداد گشوده شد به جای استفاده از منبع مشروعیت امام،

۱. سعید حجاریان، «تلاقی جمهوریت و مشروطیت»، *انتخاب نو*، به اهتمام عبدالعلی رضایی و عباس عبدی، تهران،

طرح نو، ۱۳۷۷، ص ۶۵.

۲. همان، ص ۶۶-۶۵.

اسلام و روحانیت، از منبع عقل- قانون استفاده کنیم. اکنون هم نظریه پردازان مکتب ایران به ما می‌گویند چون برداشت از اسلام متفاوت است و ما سه مکتب ترکیه، مکتب عربستان و مکتب ایران را در فهم اسلام داریم، بیاییم مکتب ایران را به دنیا معرفی کنیم؛ استدلال‌ها در ظاهر شبیه به هم و نتایج هم یکی است.

با سؤالات و احتمال‌های مذکور، ارزیابی شأنیت علمی، و جاهت تاریخی، عقلانیت دینی و بضاعت سیاسی نظریه مکتب ایران در این شرایط حساس انقلاب اسلامی، یک ضرورت تردیدناپذیر است. ما می‌توانیم از جنبه تحلیل جامعه‌شناختی تاریخی، تبارشناسی معرفتی، جامعه‌شناسی سیاسی و... این ایدئولوژی و لوازم و لواحق آن را ارزیابی کنیم.

آنچه در این مقاله در پاسخ به سؤالات مذکور آورده می‌شود در پی نفی و اثبات فرد یا جریان خاصی نیست؛ هشدار است به سیاست‌ورزی‌ها و نظریه‌سازی‌های وارونه‌ای که نزدیک به یک قرن بنیاد سیاست و حکومت و لاجرم دیانت را در ایران مشوش ساخته‌اند. این تشویش در سیاست و دیانت واقعیتی تاریخی بوده که ما را به نقطه‌ای رسانده است که احساس می‌کنیم قرار نیست چیزی در جای خود باشد. نزدیک به یک سده است که مهندسی فرهنگی ما را دامپزشک‌ها، جریان‌شناسی فرهنگی ما را مهندسان مکانیک ماشین‌های درونسوز، عدالت اجتماعی، فلسفه تاریخ و قرآن‌شناسی ما را دندان‌پزشک‌ها، تاریخ علم و تاریخ دیپلماسی و تاریخ ایران را پزشکان اطفال، قبض و بسط شریعت و معرفت را تکنسین‌های آزمایشگاهی، رهبری جنبش‌های ملی و دینی ما را مهندسان راه‌وساختمان می‌نویسند و لاجرم، میانی متافیزیکی مکتب‌های دینی و سیاسی ما را باید مهندسان الکترونیک، مکانیک، فیزیک و... بنویسند!

آیا علم، پژوهش و نظریه‌پردازی از موضع دانش نه از موضع پنداشته، آن‌قدر در کشور ما بی‌ارج و قرب است که حتی مهندسان حوزه علوم پایه یا علوم تجربی صرف، می‌توانند به خود جسارت دهند که در حوزه دین، سیاست، عرفان و تاریخ نظر بدهند؟! اگر یک طلبه علوم دینی، دکتر علوم سیاسی یا یک درس‌خوانده در یکی از شاخه‌های علوم انسانی، در حوزه

نانوتکنولوژی، پزشکی، سلول‌های بنیادی، فیزیک هسته‌ای یا سازه‌های مهندسی - درباره چیزی که در آن شأن علمی و پژوهشی ندارد - نظریه‌ای ارایه کرد و فتوایی صادر نمود دانشمندان و متولیان این علوم چه برخوردی با وی می‌کنند؟ چرا هر کسی به‌خود جسارت می‌دهد که در حوزه دین، سیاست، اقتصاد و علمی که به نوعی با روح و روان جامعه سروکار دارند و امروزه تحت عنوان علوم انسانی و دینی از آنها یاد می‌شود، نظریه‌پردازی و مکتب‌سازی کند؟! آیا اهمیت روح و روان انسان و جامعه از چوب و سنگ و آهن و آجر و امثال ذلک کمتر است که ما در آن حوزه‌ها شرط اظهارنظر را دانش و تخصص ولی در این حوزه‌ها شرط اظهارنظر را پنداشته و جسارت می‌دانیم؟

بحث بر سر صحت و سقم این‌گونه مکتب‌سازی‌ها و نظریه‌پردازی‌ها نیست. مسئله این است که چرا چنین پروژه‌هایی عموماً در برهه‌های ویژه‌ای از تاریخ ایران و اسلام تولید می‌شوند؟! فی‌البداهه مهم نیست که تولیدکنندگان این نظریه‌ها در چه مرتبه و شأنی از جنبه علمی، سیاسی و دینی هستند؛ آنچه اهمیت دارد این است که این نظریه‌سازی‌ها چه تأثیری در تمامیت ارضی، وحدت ملی، همگرایی دینی و استقلال سیاسی و فرهنگی ایران اسلامی دارد.

تلقی قوم‌گرایانه از مذهب، سابقه‌ای به عمر تاریخ بشری دارد و پدیده مدرنی نیست. آنچه در ایران این پدیده را مدرن جلوه می‌دهد خروج قوم‌گرایی از حوزه کلام به حوزه سیاست و نظریه‌های سیاسی است. از زمانی که پدیده قوم‌گرایی اراده معطوف به قدرت و سیاست پیدا کرد و در صورت‌بندی‌های جنبش‌های ناسیونالیستی و ملی‌گرایی و باستانگرایی ماهیتی ایدئولوژیک و مکتبی به‌خود گرفت کاربست‌های ویژه‌ای برای آن پیدا شد که در دویست سال اخیر در دنیای اسلام، مخصوصاً در ایران بیش از آنکه رهایی‌بخش و استقلال‌آفرین باشد ایدئولوژی استبداد و استعمار و جریان‌های وابسته به آنها بود؛ ایدئولوژی‌ای که به انحای مختلف در مقابل آرمان‌های آزادیخواهی و استقلال‌طلبی ملت ایران به دفاع از وضع موجود و یا توجیه متافیزیکی و اسطوره‌ای وضع موجود پرداخت.

فتنه مذهب‌سازی در قالب بابیه، ازلیه، بهاییه، وهابیه، فتنه دین‌زدایی و فرهنگ‌ستیزی

غربگرایان عصر قاجاری و پهلوی، فتنه مشروطه ایرانی در نهضت عدالتخانه ملت ایران، فتنه توجیه عقلی و تاریخی استبداد منور رضاخانی و ایدئولوژی باستانگرایی جمهوری رضاخانی، فتنه پاکدینی کسروی و وهابی‌گری شریعت سنگلجی، فتنه تأسیس احزاب و جریان‌های متنوع ملی‌گرا و باستانگرا در دل ارکان حکومت پادشاهی، فتنه دامن زدن به اختلافات قومی و مذهبی در طلیعه پیروزی انقلاب اسلامی، فتنه قبض و بسط شریعت و دین‌شناسی‌های وارونه نوحجیه‌های مدرن و فتنه جمهوری ایرانی در قالب جنبش سبز در سال گذشته، نمونه‌های کوچکی از تلاش‌های قوم‌گرایانه استبداد و استعمار در دو قرن اخیر می‌باشند که ماهیت تاریخی این فتنه‌ها بر ملت ایران پوشیده نیست.

نزدیک به دو سده است که قوم‌گرایی مذهبی، قوم‌گرایی مدرن (ملی‌گرایی/ ناسیونالیسم) و غربگرایی، آب به آسیاب استبداد، استعمار و ایدئولوژی آنها، سکولاریسم می‌ریزند و تلاش می‌کنند تنها خود را پرچمدار پیشرفت و تجدد ایران نشان دهند. آنها تلاش می‌کنند با حرکت در جهت ویژه‌ای از تاریخ، که عموماً تکیه به دوران باستان و نفی اسلام دارد، ایران را به جاهایی ببرند که تاریخ نشان داده است بیش از آنکه باعث اعتلای این مرزوبوم باشد، حرکت شتاب‌زایی به سمت اضمحلال فرهنگی، زوال سیاسی و استحاله در سرمایه‌داری جهانی شده و ایدئولوژی‌های آن است.

گفتمان جریان‌های غربگرا در دو سده اخیر در ایران سرشار از سخن‌پردازی و افسانه‌سرایی و اسطوره‌سازی درباره راهی است که باید دنبال گردد. پیش به سوی «مقام فرید ایران»، پیش به سوی «پیمان فرهنگ»، پیش به سوی «تشیع ایرانی»، پیش به سوی «مشروطه ایرانی»، پیش به سوی «پاکدینی»، پیش به سوی «ارض ملکوت»، پیش به سوی «حکمت خسروانی»، پیش به سوی «متافیزیک ایرانی»، پیش به سوی «جمهوری ایرانی» و اخیراً پیش به سوی «مکتب ایران».

دیری است که صورت‌های متفاوت قوم‌گرایی فرهنگی، دینی و سیاسی استدلال می‌کنند تنها راه جهانی شدن، تکیه بر قرائت‌های قوم‌گرایانه از فرهنگ، دین و سیاست است. به نظر

قوم‌گرایان مدرن و قوم‌گرایان مذهبی، گذشته ایران تنها مایه تسلی خاطر نیست بلکه به این دلیل می‌تواند ارزش داشته باشد که از طریق چنین قرائت‌هایی می‌توان دین اسلام را در ایران ناکارآمد و ویرانگر نشان داد و آینده را به‌تصرف درآورد و حکمت خسروانی قدیم را که قرائتی ایرانی از فلسفه و سنت است به ایران دوره اسلامی، که تنها قرائت شیعی آن به این حکمت نزدیک است، پیوند زد. با این تفصیل، موقعیتی که قوم‌گرایان مدرن و مذهبی خود را در آن می‌یابند چقدر باید شگفت‌انگیز و محل تأمل و شایسته دیده‌بانی مستمر، عمیق و دقیق باشد؟

استاد شهید آیت‌الله مطهری در نامه تاریخی ۱۳۵۶ به حضرت امام در نجف اشرف در خصوص نکات انحرافی افکار و اندیشه‌های دکتر علی شریعتی تلاش وی برای تدوین فلسفه ملیت ایرانی را الحق فلسفه رستاخیز می‌نامد و معتقد است شریعتی با این ادعا که ایدئولوژی ما بر فرهنگ ما اثر گذاشته و فرهنگ ما بر ایدئولوژی ما، لهذا ایرانیت ما ایرانیت اسلامی شده است و اسلام ما اسلام ایرانی شده است، عملاً و ضمناً نه صریحاً، فرهنگی واحد به نام فرهنگ اسلامی را انکار کرده است و صریحاً شخصیت‌هایی نظیر بوعلی، ابوریحان، خواجه نصیر و ملاصدرا را وابسته به فرهنگ ایرانی دانسته است؛ یعنی فرهنگ اینها ادامه فرهنگ ایرانی است.^۱ متافیزیک ایرانی، مفهوم جدیدی بود که غربی‌ها تلاش کردند انقلاب اسلامی را به نوعی در انحصار قرائت آن قرار دهند تا قشر عظیمی از دنیای اسلام که زیر سیطره استکبار جهانی و ایدئولوژی‌های آن است از گرایش به آن هراس پیدا کنند و نتوانند بین خود و این قرائت که مبانی غربی را در همه حوزه‌ها سخت به چالش کشیده بود، نسبتی برقرار سازند. تنها راه مبارزه با بیداری اسلامی، که یکی از پایه‌های اساسی انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام‌خمينی است، ارایه یک قرائت بومی و قومی از انقلاب می‌باشد. متافیزیک ایرانی در بنیادهای خود مفهوم جدیدی نبود بلکه برآیند تلاش‌های دو قرن مستشرقان اروپایی در نهادینه کردن اختلاف

۱. سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۲، دفتر سوم، ص ۲۸۱-۲۸۰.

تشیع و تسنن در جهان اسلام و انحصاری کردن تشیع به مذهب ایرانی و تسنن به مذهب عربی بود.

بزرگ‌ترین ابهام پیش روی نظریه‌پردازان مکتب ایران، تعیین مواضع این نظریه در قرائت‌های قوم‌گرایانه از مذهب در دویست سال اخیر است که یقین داریم ریشه در استعمار و گرایش‌های شرق‌شناسی دارد.

متافیزیک ایرانی در مقابل متافیزیک اسلامی که شرق‌شناسی دوران اخیر تلاش‌های بی‌شماری به خرج داده است تا آن را متافیزیک عربی القا نماید، ایدئولوژی قوم‌گرایان مذهبی و مدرن در دویست سال اخیر است که در قالب‌های مختلف و در برهه‌های حساسی از تاریخ ایران در مقابل اسلام‌خواهی ملت ایران در جنبش‌های اجتماعی و سیاسی صفا‌آرایی کرده است.^۱

در این مقاله تلاش بر آن است که برداشت‌ها و درک متفاوت تاریخ معاصر از مکتب ایران و متافیزیک ایرانی نشان داده شود تا نظریه‌سازانی که گرفتار این توهم هستند که درک از مکتب ایران یک درک بدیل و بدیع و واحد است از این توهم خارج شوند و به همان مبانی‌ای که امام عظیم‌الشأن امت تبیین کرده و جمهوری اسلامی بر مدار آن می‌چرخد، باز گردند و فضایی را جلوی مردم ایران باز نکنند که چندپهلوی، مبهم، تفرقه‌انگیز، تشتت‌زا و دشمن‌شادکن باشد.

◆ قرائت‌های متفاوت از مکتب ایران و متافیزیک ایرانی

اولین مسئله بنیادی در همسویی قوم‌گرایان مذهبی و قوم‌گرایان مدرن در فضای انقلاب اسلامی این است که این دو جریان با وجود اختلاف‌نظر درباره ماهیت و چیستی مکتب ایران،

۱. برای مطالعه رک: دیمیتری گوتاس، *فکر یونانی؛ فرهنگ عربی*، ترجمه فرهاد مشتاق‌صفت، تهران، روز، ۱۳۸۰؛ فؤاد سزگین، *گفتارهایی پیرامون تاریخ علوم عربی و اسلامی*، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱؛ نوشته‌های هامر پورگشتال تحت عنوان *تاریخ ادب عربی و کارل بروکلمان تحت عنوان تاریخ الادب‌العربی* هم در زمره کتاب‌های شرق‌شناسانه و قرائت‌های قوم‌گرایانه از اسلام و تمدن اسلامی است.

در این اعتقاد به اشتراک رسیدند که پیشگامان تاریخ تجدد در ایران فقط آنها هستند و درک آنها درک غیر قابل مناقشه‌ای در فرهنگ، دین، تجدد و ترقی ایران است؛ هواداران این دو قرائت، خودشان را چنان وارثان تاریخ ایران می‌دانند که نه تنها گفتمان قوم‌گرایانه را یگانه گفتمان ناب روز می‌دانند بلکه آن را درک عالمانه عزت، فلسفه و غرور مکتب ایران معرفی می‌کنند و گرفتار این توهم هستند که گویی اگر از مکتب اسلام دریافته‌های متنوعی وجود دارد چنین دریافتی از مکتب ایران وجود ندارد!

برای درک صحت منطقی، عمق فلسفی، همسازی اسلامی و ریشه‌های تاریخی این گفتمان تلاش می‌کنیم فرآیند شکل‌گیری آن را در تاریخ معاصر ایران و درک متفاوتی که از این گفتمان از زمان پیدایش تا به امروز وجود داشته است، به‌صورت اجمالی مورد بررسی قرار دهیم.

همان‌طور که اشاره شد نگارنده معتقد است قرائت قوم‌گرایانه از اسلام و تاریخ با انگیزه سیاسی، پدیده جدیدی نیست و سابقه‌ای دویست‌ساله در کشور ما دارد. مطالعه تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد این پدیده در هر برش تاریخی، وقتی مطرح شد که ملت ایران در شرایط تاریخی ویژه‌ای قرار داشت و در آن شرایط وحدت ملی و دینی شرط حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور بود. اما ظهور پدیده‌هایی شبیه قرائت‌های قوم‌گرایانه از تاریخ و مذهب بیش از هر چیز به‌جای اینکه حافظ این وحدت باشد آن را مورد تهاجم قرار داده است.

مهم‌ترین سؤال در ابتدای این بحث آن است که چرا این قرائت مجدداً در عصر انقلاب اسلامی و در دل ساختار نظام جمهوری اسلامی با پیش‌زمینه‌های خاصی در یک شرایط حساس مطرح می‌شود؟! به نظر می‌رسد باید منطق طرح مجدد این گفتمان کهنه و پوسیده را در فروپاشی نظام سلطنت و شکست سخت غربگرایان و قوم‌گرایان در ایران و پیروزی انقلاب اسلامی و غلبه اندیشه امام بر سایر گفتمان‌ها دید.

با ظهور امام در سپهر تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایران و اقبال مردم به آرمان‌های این حکیم بزرگ، همه استدلال‌های گذشته غربگرایان و قوم‌گرایان از اعتبار افتادند

و قوم‌گرایی، که در چهره مدرن ناسیونالیسم ایرانی، تشیع ایرانی و فلسفه ایرانی از دو قرن پیش عادت کرده بود خود را پیشتانز تغییر و دگرگونی ایران معرفی کند، ناگهان از هم گسیخت و به گذشته‌ای نه چندان پرافتخار حواله شد؛ به گذشته‌ای که به ظاهر خود را از آن بیزار نشان می‌دادند و دین را به همین اعتبار در حل مسائل دنیای مدرن ناتوان می‌دیدند. اما چه شد که سرلوحه ایدئولوژی قوم‌گرایان مدرن، باستان‌گرایی افراطی گردید و اندیشه دفن دین و عقل و تعظیم تقلید و تعطیلی خرد، مایه تفنن رسانه‌های مدرن شد؟

تاریخ نشان می‌دهد که اسلام‌گرایان بر خلاف قوم‌گرایان هرگز از به روی کاغذ آوردن اندیشه‌های خود پیرامون نحوه تغییر و دگرگونی ایران و دنیای اسلام اکراه نشان نداده‌اند. در واقع دلایل دینی و عقلی، آنها را از چنین کاری منع کرده بود. برخلاف توهمات بعضی از قوم‌گرایان، در ایران دویست سال اخیر، در رهبری جنبش‌های اجتماعی، نه تنها آنچنان درک متفاوتی از اسلام مطرح نگردید که دستمایه حذف اسلام و درک اسلامی و روحانیت از رهبری جنبش‌های اجتماعی شود بلکه موافقان و مخالفان، جنبش‌های اجتماعی دوران معاصر و استقلال و آزادی ملت ایران را مدیون رهبری اسلامی می‌دانند و درکی مشترک درخصوص نقش دین در اعتلای جامعه دارند. اما برخلاف آن، اندیشه‌های قوم‌گرایانه در دویست سال اخیر به دلیل درک متفاوتی که از آن وجود داشت، تحت عناوینی چون موعودگرایی ایرانی، پیمان فرهنگ، پاکدینی، فلسفه ایرانی، تشیع ایرانی، متافیزیک ایرانی، جمهوری ایرانی و اخیراً هم مکتب ایران، برای پنهان داشتن ماهیت اصلی و نیات واقعی خود، فراوان به شرح و تفصیل خود در قالب‌های مذهبی، باستان‌گرایی، ملی‌گرایی، روشنفکر ایرانی، مدرنیته ایرانی، فلسفه ایرانی، عرفان‌گرایی، صوفی‌گری و... پرداخته است و این شرح و تفصیل‌ها نه تنها مایه تحرک و عزت و سربلندی ملت ایران نبود بلکه همیشه عامل تفرقه و تشتت بود. با وجود این همه فرافکنی سست و تردیدآفرین و به‌رغم کوهی از ادبیات قوم‌گرایانه در دویست سال اخیر، چرا هویت قوم‌گرایی همچنان برای ملت ایران مبهم، غیر قابل اعتماد، تفرقه‌انگیز، دین‌ستیز، خردگیز، فرهنگ‌ستیز، بیگانه‌پرست، دشمن‌ساز و فرصت‌سوز باقی مانده است؟

آیا این بدان معنا نیست که از قرائت‌های مختلف مکتب ایران و گفتمان‌های قوم‌گرایانه در ایران هیچ‌گاه دریافت مشخص و مشترکی وجود نداشته است؟
 امام عظیم‌الشأن امت چقدر دقیق اهداف چنین جریان‌هایی را تحلیل می‌کنند و می‌فرمایند:
 از توطئه‌های مهمی که در قرن اخیر خصوصاً در دهه‌های معاصر و به‌ویژه پس از انقلاب آشکارا به چشم می‌خورد، تبلیغات دامنه‌دار با ابعاد مختلف برای مأیوس نمودن ملت‌ها و به خصوص ملت فدakar ایران از اسلام است...^۱

آیا القائات اخیر در حوزه درک متفاوت از اسلام و درک واحد از مکتب ایران در راستای چنین سیاست‌هایی است؟ ما نمی‌دانیم طرح این مباحث در ساختار جمهوری اسلامی آغاز دور جدیدی از شکل‌گیری جریان‌های انحرافی شبیه جریان‌های چپ و راست با قرائت‌های متفاوت در کشور است یا خیر! اما می‌دانیم ملت ایران هوشیارتر از آن است که چنین زمزمه‌هایی را از ناحیه هر فرد و گروهی در هر دولتی و تحت پوشش هر شخصیتی، عمیق و دقیق رصد نکند؛ در این خصوص تجربه تاریخی دو‌یست سال اخیر به اندازه کافی عبرت‌آموز و راهگشا بوده است.

ملت ایران هیچ‌گاه باور نکرده و نمی‌کند که قوم‌گرایی، ملی‌گرایی، ایرانی‌گرایی و قرائت‌های قومی از مذهب و امثال اینها پاسدار ارزش‌های آزادی، پیشرفت، ترقی، عدالت اجتماعی و فراوانی نعمت در ایران است. نتایج تبلیغ این جریان‌ها در دو دوره حکومت قاجاریه و پهلوی در ایران چه دستاوردهایی دارد که با عظمت تحولاتی که در این سه دهه با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران اتفاق افتاد، قابل مقایسه باشد؟!
 به تعبیر امام راحل:

آقایان سر یک ملی شدن چیز، امروز دیدید که التماس می‌کنند که بگذارید یک قدری بگذرد ببینیم ملی چه جوری است. ما چقدر سیلی از این ملیت خوردیم؟ من نمی‌خواهم بگویم که در زمان ملیت در زمان آن کسی که این همه از او تعریف می‌کنند چه سیلی‌ای

۱. روشنفکری و روشنفکران در ایران از دیدگاه امام‌خمينی، جمع‌آوری و تدوین قدر ولایت، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۲۴.

به ما زد آن آدم؟... ما نمی‌توانیم تحمل کنیم به اینکه هر کس هر جوری دلش می‌خواهد. خیر! من دلم می‌خواهد که حالا دموکرات باشد، من دلم می‌خواهد که ملی باشد، من دلم می‌خواهد که ملی و اسلامی باشد، ما از اینها ضربه دیدیم. ما اسلام را می‌خواهیم! غیر اسلام را نمی‌خواهیم...^۱

برای اینکه ملت ایران مجدداً گرفتار چنین قرائت‌های شبه‌انگیز از اسلام، ایرانیت، ملیت، مکتب ایران و امثال اینها نگردد، فهم فرآیند تاریخی درک متضاد، تفرقه‌انگیز، متناقض و متفاوت از مکتب ایران در دویست سال اخیر به ما کمک می‌کند تا آبخور چنین اندیشه‌هایی را به‌درستی تحلیل کنیم.

قوم‌گرایی مدرن و مذهبی در ایران از جهت فرهنگی و دینی آن قدر نامتعین است که جز در هیکل کهنه‌پرستی، شاه‌پرستی، سلطنت‌طلبی و باستان‌گرایی به صورت دیگری نمی‌توان آن را تعریف کرد. آیا آنچه تحت عنوان مکتب ایران با الفاظ به ظاهر جذاب و شورانگیز گفته می‌شود چیزی در ردیف همان کهنه‌پرستی و باستان‌گرایی است؟

به خاطر تنوع شدید قوم‌گرایی در ایران، هر کوششی جهت تفسیر فریبنده از مفهوم قوم‌گرایی در قالب مفاهیمی چون مکتب ایران به معنای گسترده آن، نباید ما را گرفتار این توهم نماید که آنچه گفته می‌شود معنایی غیر از ظهور لفظی این مفهوم دارد. وقتی حجیت کلام الهی ظهور لفظی است، حجیت کلام بشری چه تضمینی می‌تواند ارایه دهد که خود را با تفسیر و تأویل به جای کلام الهی ننهاند؟ فی‌البداهه باید حواس خود را جمع کنیم که تأویل‌گرایان زبان‌بان، ما را به سمت معنایی غیر از ظهور لفظی ایده‌های خود نکشانند زیرا این‌گونه لفاظی‌ها مسئله‌ساز و ساده‌لوحانه است؛ شرح و تفصیل‌های پیوسته‌ای که بر این‌گونه ایده‌ها و ایدئولوژی‌ها زده می‌شود نشان می‌دهد که تولیدکنندگان آنها چگونه برای عقلی، دینی و تاریخی نشان دادن ایده‌هایشان دست‌وپا می‌زنند؛ مخصوصاً باید ماهیت جریان‌هایی را که در

پوشش دین، اصلاحات دینی، انقلابی‌گری، توسعه، پیشرفت، تجدد، ترقی، تکوین هویت ملی و دینی و امثال اینها در دو قرن اخیر مبشر چنین آرمان‌هایی بودند تا حدودی تبیین نماییم تا روشن شود در ابتدا چه افراد و جریاناتی و از چه منظری تخم این‌گونه افکار را در جامعه پراکنند و در انتها چه برداشت کردند. در اینجا نمی‌خواهیم به بررسی همه ابعاد اصلی آموزه‌های قوم‌گرایانه در ایران و جهان اسلام بپردازیم بلکه تنها به عناصری از وجوه تاریخی این مفهوم خواهیم پرداخت که به فهم مبانی دو اصطلاح مطرح‌شده در دو سال اخیر یعنی اصطلاح «جمهوری ایرانی» و اصطلاح «مکتب ایران» کمک کند.

اگرچه در پیشینه تاریخی این ایده‌ها تا به امروز می‌توان از جریان‌های متعدد قوم‌گرا در قالب‌های مختلف گزارش داد اما در این مقاله فقط به سه جریان عمده به‌عنوان آبشخور و نقطه عزیمت قوم‌گرایی‌های مذهبی و مدرن اشاره خواهیم کرد. این سه جریان عبارت‌اند از:

الف. بابیه و مهدویت ایرانی و شاخه‌های متصل به آن

ب. مکتب دبستان مذاهب و دساتیر آسمانی ایران و پیامبران آن

ج. ایدئولوژی پیمان فرهنگ و قرائت‌های مختلف آن

۱. بابیه، مقام فرید ایران و قرائتی ایرانی از مهدویت

از جنبه مستندات تاریخی نمی‌توان از این حقیقت غافل شد که پیدایش فرقه‌ها و مکتب‌های قوم‌گرایانه در ایران و کشورهای اسلامی با انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی، محصول دوران جدید است و ما اولین رگه‌های این نوع فرقه‌گرایی، مکتب‌گرایی، حزب‌گرایی و جریان‌گرایی در حوزه ایران را باید در آموزه‌های شیخیه و ادعاهای فرزند ناخلف شیخیه، میرزا علیمحمد شیرازی مشهور به «باب» در سال ۱۲۶۰ هـ ق جست‌وجو کنیم.

اگرچه عده‌ای تلاش می‌کنند در ابتدا و به‌ظاهر توهمات مسلک‌ها و فرقه‌های نوظهوری چون بابیه را در ذیل تفکر شیعه قرار دهند و ناشی از جدل‌های درون‌دینی در حوزه فرجام‌شناسی

تشیع بدانند و سیاسی شدن آن را وجه متأخرتر این مسلک توجیه نمایند اما همه آنهایی که درک عمیق و دقیقی از تاریخ معاصر ایران دارند می‌دانند که بابیه، ازلیه و بهاییه در ایران مسلک‌هایی هستند که دست سیاست، آنها را به صورت دین درآورد و به جان ملت مسلمان ایران انداخت تا از رهگذر تفسیرهای ارتجاعی و خرافی آنها از دین، ایمان مردم نسبت به کارآمدی آموزه‌های دینی سست شود و آنها آماده پذیرش ملیت‌ها، مشرب‌ها و ایدئولوژی‌های جدید گردند؛ ایدئولوژی‌هایی که از این تاریخ قرار بود به‌عنوان محصول تجدد و ترقی وارد بازار فرهنگ، سیاست، دیانت و تربیت ملت ایران شود.



استاد شهید آیت‌الله مطهری در نامه تاریخی ۱۳۵۶ به حضرت امام در نجف اشرف در خصوص نکات انحرافی افکار و اندیشه‌های دکتر علی شریعتی تلاش وی برای تدوین فلسفه ملیت ایرانی را الحق فلسفه رستاخیز می‌نامد و معتقد است شریعتی با این ادعا که ایدئولوژی ما بر فرهنگ ما اثر گذاشته و فرهنگ ما بر ایدئولوژی ما، لهذا ایرانیت ما ایرانیت اسلامی شده است و اسلام ما اسلام ایرانی شده است



بهباییه در ایران، پیش‌زمینه‌های ایجاد تردید در هسته پویای دین اسلام و مذهب تشیع و عنصر

دو دلیل تاریخی برای این ادعا می‌توان ارایه کرد؛ یک دلیل بیانگر تلاش فرقه‌های جدید برای خرافی و ارتجاعی نشان دادن دین اسلام و تشیع در اعتقادات سنتی و دیرینه ملت ایران است تا از این طریق اسلام به‌عنوان یکی از منابع تولید قدرت، مقاومت فرهنگی و سرمایه اجتماعی در ایران - آن هم در عصر تهاجم استعماری - مورد تردید قرار گیرد و دلیل دوم اینکه ورود اندیشه‌های متضاد و متناقض زمینه‌هایی را برای ایجاد تفرقه و تشتت و پراکندگی ملی و دینی فراهم می‌ساخت. ظهور فرقه ارتجاعی و خرافاتی بابیه و شاخه‌های وابسته به آن چون ازلیه و

بالنده آگهی‌بخش و مقاوم آن در مقابل ظلم و استبداد، یعنی عنصر انتظار و موعودگرایی است. مطالعه تاریخ ظهور و آموزه‌های این مسلک که در ظاهر تحت پوشش نوعی از برداشت ایرانی از مذهب تشیع به‌عنوان یک برداشت بالنده، غیرعربی، ناب و نجات‌دهنده وارد صحنه شد، نشان می‌دهد که این فرقه به‌ظاهر ایرانی از همان ابتدا عنصر مقاومت، بیداری و پویایی دین اسلام یعنی عنصر سیاست‌گرایی، عدالتخواهی و مبارزه با ظلم و جهادگرایی تشیع را مورد تهاجم قرار داده است و در رأس آموزه‌های آن سه هدف اساسی دنبال می‌شود:

۱. خارج کردن دین از حوزه اجتماعی و در رأس آن سیاست و حکومت و شخصی کردن دین؛

۲. توجیه حضور استعمار در کشور به‌عنوان یگانه عامل تجدد و ترقی و پیشرفت؛

۳. تثبیت نیروهای قوم‌گرا و غرب‌گرای بی‌دین و یا ضد‌دین در ارکان سیاستگذاری و تصمیم‌گیری کشور به‌عنوان ملی‌گرایان مشتاق ترقی ایران.

یکی از مسائل حساس تاریخ معاصر ایران که کمتر مورد توجه جدی قرار گرفته این است که وقتی این فرقه، آموزه‌های خود را علنی کرد تنها سه جریان به‌شدت از آن حمایت کردند و آموزگار توهمات آن شدند:

الف. استعمارگران روس و انگلیس و مستشرقان وابسته به آنها؛

ب. غرب‌گرایان بی‌دین و ضد‌دین؛

ج. قوم‌گرایان مذهبی و غیرمذهبی.

تاریخ معاصر ایران آسیب‌های جبران‌ناپذیری از این سه طیف متحمل شد که جای بررسی دقیق و عمیق آن در این مقاله نیست.

فرقه ارتجاعی و خرافاتی بابیه و شاخه‌های آن قرار بود سه اصل بنیادی بیداری اسلامی و مقاومت شیعی ملت ایران در مقابل استبداد و استعمار را مورد تردید قرار دهند و اصول جدیدی را جایگزین آن سازند.

۱. اصل اطاعت از سلطان به هر شکل ممکن در مقابل اصل انقلابی و پویای مقابله با سلطنت

جور و ظلم در آموزه‌های شیعه؛

۲. اصل تأویل دین به امری فردی و شخصی و امور روحانیه و رحمانی و صدور جواز عدم دخالت روحانیت در سیاست در مقابل اصل عقلی و مترقی نسبت ذاتی سیاست و شریعت در آموزه‌های شیعی؛

۳. اصل محو حکم جهاد در مبارزه با تهاجمات استعمار در مقابل اصل مترقی و جوب جهاد در اندیشه‌های شیعی در دفاع از سرزمین‌های اسلامی.

نگارنده، مبانی این اصول در افکار پایه‌گذاران فرقه ارتجاعی و خرافاتی بابیه و شاخصه‌های آن را در مقاله «استعمار و ظهور مسلک‌های شبه‌دینی» در حد ایجاز و نیاز تبیین نموده است.^۱ اما آنچه در اینجا نیاز به یادآوری دارد آن است که فرقه بابیه، ازلیه و بهاییه که داعیه نوعی برداشت ایرانی از مذهب تشیع و دریافت حقیقت اسلام از زبان مسلمان ایرانی را داشتند و قرار بود از آن تاریخ چنین برداشتی را از تشیع، موعودگرایی و نجات ایرانی به دنیا معرفی کنند و مقام فرید ایران در تاریخ باستان را پشتوانه چنین برداشتی از اسلام قرار دهند- و نیز به علمای شیعه حمله می‌کردند که چرا انرژی جاری در سرزمین ایران را با برداشت‌های متفاوت خود از حقیقت اسلام از بین برده بودند- آب به آسیاب چه کسانی ریختند و چه ارمغانی در تاریخ دوست‌ساله ملت ایران به‌همراه آوردند؟!

قرائت ایرانی شیخیه و فرزند ناخلف آن بابیه از تشیع و اسلام بسیار مورد پسند استعمار و نظریه‌پردازان فلسفی و دینی و اجتماعی آنها بود و بعداً منشأ پیدایش کتاب *دبستان مناهب* در سال ۱۲۹۶ و متعاقب آن کتاب *دساتیر آسمانی* و بعد نظریه‌های فرهنگ ایرانی در آثار میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و آخوندزاده برمبنای ایدئولوژی پیمان فرهنگ در همین دوران گردید و مبانی جریان‌های قوم‌گرایانه جدیدی بعد از مشروطه تحت عنوان تشیع ایرانی، تصوف ایرانی، ارض ملکوت، حکمت خسروانی، فلسفه ایرانی بر پایه آن ریخته شد و اخیراً بعد

۱. رک: بهاییت آن‌گونه که هست، گردآورنده: جمعی از نویسندگان، تهران، جام‌جم، ۱۳۸۷، ص ۳۲۹-۳۲۷.

از انقلاب اسلامی به حوزه سیاست و دیدگاه جمهوری ایرانی و مکتب ایران نیز کشیده شده است. مهم‌ترین سؤال تاریخی در حوزه شیخیه و بابیه و گرایش‌های وابسته به آن از بدو پیدایش تا به امروز این است که آیا این فرقه به راستی عناصر ارتجاعی و خرافاتی را که به مرور زمان وارد دین و مذهب شد مورد تهاجم قرار داد یا این‌گونه فرقه‌ها، مکتب‌ها، مذهب‌ها و فلسفه‌ها بیشتر به عناصر پویا و مترقی دین اسلام و تشیع حمله کردند؟

چرا در هر دوره‌ای وقتی روح باور اسلامی عنصر مقاومت، وحدت، حفظ تمامیت ارضی، استقلال، آزادی و عقلانیت توحیدی است و ما در معرض امتحان‌های سخت تاریخی و سیاسی قرار می‌گیریم و بیش از همیشه محتاج وحدت و یکپارچگی هستیم چنین مکتب‌ها و فرقه‌های قوم‌گرایانه مذهبی و غیرمذهبی‌ای در ایران ظهور می‌کنند و خود را طلایه‌دار عزت و عظمت نام ایران، آغاز فصلی جدید از حیات تاریخی ایران، درک عالمانه عزت و فلسفه ایران و ایران را محل تلاقی آموزش‌های آسمان و زمین معرفی می‌کنند؟

برای ملت ایران نه تنها مهم است که بداند این داعیه‌ها از ناحیه چه افراد و جریاناتی مطرح می‌شود و چه تاریخ یا معرفتی پشت آن خوابیده است بلکه آنچه باید برای ما در این شرایط حساس اهمیت داشته باشد این است که این‌گونه مکتب‌سازی‌ها، مذهب‌سازی‌ها و فرقه‌بازی‌ها - آن هم در شرایط اوج عظمت انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام‌خمينی - به دنبال اثبات و نفی چه چیزی هستند و این نفی و اثبات چه دستاوردهایی برای ملت ایران دارد؟

در شرایط سخت دوره ناصری که استعمار روس و انگلیس بخشی از سرزمین‌های شمالی و شرقی ایران در آسیای مرکزی، قفقاز، بلوچستان و سیستان و افغانستان را از پیکره میهن اسلامی جدا کردند و نقشه‌های خطرناکی برای جدایی بخش دیگری از سرزمین اسلامی در جنوب و شمال داشتند و کشور برای مقابله با چنین تهاجمات ویرانگری سخت نیاز به وحدت فکری و سیاسی و مذهبی داشت، ناگهان فرقه‌های جدیدی با داعیه ارتقای عظمت ایران و ایرانی‌گری سر برآوردند و منشأ تشستی ویرانگر در کشور شدند.

بابیه و بهاییه ابتدا با تعظیم و تکریم مقام فرید ایران در تاریخ شروع کردند و مدعی بودند

که آنها آمده‌اند تا این مقام فرید را به ایران بازگردانند. بابی‌ها و ازلی‌ها و بهایی‌ها در آن دوران تبلیغ می‌کردند که ایران در دوران عظمت قدیمش چون گوهری تابناک در میان ملل می‌درخشید و تمدن، قدرت، شکوه و جلالش مثل و نظیر نداشت و پادشاهان، سیاستمداران بزرگ، انبیا، شعرای نامدار، حکما و هنرمندان عالیقدری به عالم ارزانی داشت؛ چنانکه زرتشت، کوروش، داریوش، حافظ، فردوسی، سعدی و عمر خیام از فرزندان نامدار آن به‌شمار می‌آیند.

ارباب صنایعش در مهارت بی‌نظیر، قالی‌هایش بی‌مثل و عدیل، شمشیرهای فولادینش بی‌مانند و کاشی‌کاری‌هایش معروف جهان بوده و در همه‌جا در خاور نزدیک و خاورمیانه آثاری از عظمت باستانی خود به یادگار گذاشته است ولی در قرن هجدهم و نوزدهم به انحطاط و تدنی اسف‌آوری مبتلا گردید چندانکه شکوه و عظمت قدیمه‌اش در شرف افول، حکومتش فاسد و وضع مالی‌اش یأس‌آور و اولیای امورش بعضی ظالم و غدار و بعضی بی‌کفایت و بی‌اقتدار و علمای دینی‌اش در کمال تعصب و غرور و عوام‌الناسش جاهل و موهوم‌پرست. اکثریت اهالی از حزب شیعه... مسلمان در میان خود به فرق و احزاب مختلف تقسیم شده و اغلب با هم شدیداً به نزاع و جدال می‌پرداختند... امور اجتماعی و مذهبی در وصفی اسف‌آور و در حال انحطاط، تعلیم و تربیت معوق و متروک، علوم و هنر و صنعت غربی کفر و مخالفت دین، بنیان عدل و انصاف متزلزل و نهب و غارت و سرقت از وقایع عادی محسوب... بسیاری نفوس مشتاقانه منتظر ظهور موعود و مظهر الهی بود، اطمینان داشتند که ظهور او نزدیک است. چنین بود وضع امور در ایران که ناگهان حضرت باب مبشر قرن جدید با اعلان رسالت خود تمام مملکت را به هیجان و ولوله انداخت.^۱

در چنین شرایط و وضعیتی که بابی‌ها، بهایی‌ها و ازلی‌ها از تاریخ ایران تصویر کردند و نوید ظهور منجی و مکتب جدید ایرانی می‌دادند چه شد و چه کسانی آمدند و چه چیزی را تبلیغ و چه چیزی را نفی کردند؟

۱. ج.ای. اسلمنت، بهاءالله و عصر جدید، ترجمه بشیر الهی و ه. رحیمی و ف. سلیمانی، بی‌تا، بی‌نا، ص ۲۱ - ۲۰.

آنها با شعار تعظیم و تکریم قرائت ایرانی از مذهب، عرفان، سیاست و مهدویت وارد صحنه شدند اما در نهایت به جای مبارزه با خرافات و عقب‌ماندگی ایران و مبارزه با ظلم و ستم به جان دین، اعتقادات، وحدت دینی و تمامیت ارضی ایران افتادند و جیره‌خوار روس و انگلیس و مخالف دین و فرهنگ ملت ایران شدند.

آنهايي که می‌گفتند:

در ازمنه سابقه، مملکت ایران به منزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق منور بود و عزت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات طالع و نور جمال‌افروز معارفش در اقطار مشارق و مغارب منتشر و ساطع. آوازه جهانگیری تاجداران ایران حتی به سمع مجاورین دایره قطبیه رسیده و صیت سطوت ملک‌الملوکش ملک یونان و رومان را خاضع و خاشع نموده بود. حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر ساخته و قوانین سیاسیه‌اش دستورالعمل کل ملوک قطعات اربعه عالم گشته ملت ایران مابین ملل عالم به عنوان جهانگیری ممتاز و به صفت ممدوحه تمدن و معارف سرافراز. در قطب عالم مرکز عالم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن فضائل و خصائل حمیده، منشور دانش و هوش افراد ملت باهره حیرت‌بخش عقول جهانیان بود و فطانت و نکاوت عموم این طایفه جلیله مغبوط عموم عالمیان؛^۱

آیا غیر از این است که پس از آتش‌افروزی، فتنه‌گری، قتل و غارت، ایجاد اختلاف و تشنت در میان ملت رنج‌کشیده ایران به دامن اربابان خود بازگشتند؟
بهایی‌ها در رسایل خود بیش از مبشران ناسیونالیسم باستانگرا و قرائت‌های ایرانی دین و فلسفه و حکمت، از زیبایی‌شناسی اندیشه ایرانی حرف می‌زدند اما مسئله بزرگ فرقه‌هایی شبیه بابیه و بهاییه این بود که از اساس ساخته دست سیاست استعماری و بی‌اعتقاد به ایران و اسلام بودند و مأموریتی جز سست کردن باورهای دینی و ملی و تخریب نقاط مقاومت فرهنگی و سیاسی ملت ایران نداشتند.

۱. عبدالجبار، رساله مدینه، بی‌تا، بی‌نا، ص ۹.

۲. دبستان مذاهب، دساتیر آسمانی و پیامبران ایرانی

بایبه و شاخه‌های وابسته به آن به عناصر پویای دین اسلام و تشیع حمله و به‌ظاهر نوعی اختلاف درون‌دینی را برای تشکیک در مذهب و برداشتهای آن ایجاد کردند. اما دینداری ملت ایران از یک طرف و بیداری روحانیت از طرف دیگر امکان فتنه‌انگیزی این فرقه‌های استعماری را در ارکان مذهب رسمی کشور از بین برد.

قرائت بایبه و بهاییه از اسلام، تشیع و مهدویت در متون تاریخی و اسلامی فاقد مبادی اولیه و اصول موضوعه بود و مذهب‌سازان مدرن متوجه شدند که چنین قرائت‌هایی اگر بر پایه پیش زمینه‌های مذهبی ملت ایران نباشد در جامعه ایرانی به سختی اثرگذار خواهد شد.

قرائت ایرانی از مذهب اسلام و قالب کردن مهدی ایرانی در فلسفه مهدویت اسلامی به همان اندازه ساده‌لوحانه، ناشیانه و فاقد مبانی دینی و تاریخی بود که مدعیان دروغین مهدویت در هند و آفریقا و... گرفتار آن شدند. مذهب‌سازی قومیت‌گرا برای مقابله با هسته‌های پویای دین اسلام و اندیشه مسلمانان در ایران، عثمانی، آفریقا و هند، که در این دوران طلایه‌دار مبارزه و جهاد با اشکال مختلف استعمار و استبداد در سرزمین‌های اسلامی هستند، نیاز به پیش زمینه‌های قوی‌تری داشت که توان مقابله و مواجهه با اسلام را داشته باشد.

ایدئولوژی‌های قومیت‌گرا نیاز به کتاب‌های آسمانی بومی و پیامبران قومی داشتند تا بتوانند جای پای هر چند ناچیز در باورهای ملتی که قرار بود در آن ادعای پیامبری و منجی‌گری داشته باشند، به‌دست آورند؛ در چنین فضایی بود که اتحاد استراتژیک پارسیان هند و ازلیه و بهاییه به رهبری سفارت دارالکبرای هند بریتانیا و سفارت روسیه شکل گرفت تا از حاصل این اتحاد، مکتب ایرانی با پیامبران بومی - که ریشه در عمق نادیده و نانوشته تاریخ ایران داشتند - و کتاب مقدس آنها یعنی *دبستان مذاهب* و *دساتیر آسمانی* و ایدئولوژی سیاسی آنها یعنی پیمان فرهنگ بر منورالفکران غربگرای عصر قاجاری نازل شود.

کتاب‌های *دبستان مذاهب* و *دساتیر آسمانی* شالوده مذهبی جدید برمبنای قرائت ایرانی را پایه‌ریزی کردند که ایدئولوژی آن نظریه «پیمان فرهنگ» بود. مبشران این ایدئولوژی که منورالفکران سکولار و غربگرای عصر قاجاری هستند مأموریت داشتند به کمک استعمار و ایدئولوژی مدرنیته با مذهب اسلام مبارزه کنند، متون تاریخی را نفی نمایند، دین اسلام را در ایران ویرانگر و ناکارآمد و اختلاف‌برانگیز معرفی کنند، از گذشته آرمانی و اتوپیای عصر حکمت خسروانی سخن بگویند و رگ غیرت قومی ملت ایران را به جوش آورند و در نهایت شرایط را برای سیطره مدرنیسم و ایدئولوژی‌های آن فراهم سازند. اگرچه این پیمان‌ها به‌ظاهر نانوخته هستند و اثری در تاریخ ندارند اما رگه‌های مستند تاریخی آن را با مطالعه دقیق تاریخ ایران عصر قاجاری و عصر پهلوی می‌توان به هم مرتبط دانست.

دبستان مذاهب از یک پیامبر ساختگی به نام کیخسرو اسفندیار بن آذرکیوان تولید شده است. شاید اولین بار منشأ قوم گرایی مذهبی و تکتزگرایی‌های دینی در ایران را، که ماهیت مدرن و سیاسی دارد نه ماهیت کلامی و عقیدتی، باید در کتاب‌های *دبستان مذاهب* و *دساتیر آسمانی* جست‌وجو کرد.

کتاب *دبستان مذاهب* در سال ۱۲۹۸ ه‍.ق، یعنی در اوج ناآرامی‌های فرقه‌ای ایران در دوره ناصرالدین‌شاه برای اولین بار در بمبئی یعنی در زیر سیطره نفوذ استعمار انگلیس منتشر شد. این اثر حتی برای بار اول توسط انگلیسی‌ها به‌عنوان یک اثر تازه منتشر گردید و شاید برای همین بود که رحیم رضازاده ملک در یادداشت چاپ این کتاب می‌نویسد:

کتاب *دبستان*، نخستین بار توسط انگلیسیان که به غارت سرزمین پر نعمت هندوستان مشغول بودند معرفی و به انگلیسی ترجمه شده است و باز نخستین چاپ فارسی آن را «ویلیام صاحب!» کرده است. با این حساب بعید نیست که انگلیسیان با در نظر داشتن دستورالعمل Divide and Rule بسیاری از مطالب غلط و مغرضانه را از خود جعل کرده و چون این جعلیات هیچ‌گونه سابقه‌ای نداشته و احمقانه بودن آنها از جیبشان تَنقُّ می‌زده، آنها را به بنگیان و چرسیان نسبت داده و به *دبستان* چپانده باشند. این

احتمال وقتی قوت می‌گیرد که بدانیم چگونه همین استعمارگران، در ایران به دین‌سازان بی‌مایه و شیادان دروغ‌پیشه کمک کردند و زیر بالشان را گرفتند تا دکان‌هایی به اسم بابیه و بهاییه پرداختند و سال‌های سال تنور تفرقه کوره جدال را گرم نگاه‌داشتند. وقتی انگلیسیان این چنین، آتش‌بیار معرکه‌ای به این رسوایی بوده باشند، آیا بعید است که از همان دست شیادیه‌ها در *دبستان* کرده باشند؟^۱

دساتیر آسمانی دومین کتابی است که مانند *دبستان مذاهب* محصول سرزمین هند در دوره استعمار است و نزدیک به دویست سال از انتشار آن می‌گذرد.

دبستان مذاهب به‌ظاهر در ملل و نحل یا در بیان ادیان و مذاهب شناخته‌شده و ناشناخته، تا اوایل سده دهم هجری است. این کتاب مجموعه‌ای است به خط فارسی که به قول نویسنده‌اش در میلیاردها سال پیش از این، از سوی خداوند بر شانزده پیغمبر که همه آنها از میان ایرانیان برگزیده شده بودند در زمان‌های مختلف و به زبان ناشناخته‌ای که آن را زبان آسمانی می‌نامد، فرو فرستاده شده است تا چراغ هدایت نوع بشر واقع گردد.^۲

گزارش‌دهنده کتاب *دساتیر آسمانی*، آقای علی‌اصغر مصطفوی، می‌نویسد:

پس از بررسی‌های فراوان و در نظر گرفتن اوضاع و احوال سیاسی و بین‌المللی دوره ناصرالدین‌شاهی که زمان انتشار و ورود کتاب [هم کتاب *دساتیر آسمانی* و هم کتاب *دبستان مذاهب*] به ایران است و تشتت فرهنگی و نابسامانی سیاسی-اجتماعی که در آن عصر بر ایران حاکم بود و به اسناد و مدارک تاریخی و سیاسی‌ای که اکنون در دسترس است برای نگارنده تردیدی باقی نماند که *دساتیر آسمانی* و پیغمبران شانزده‌گانه آن برخلاف ادعای نویسندگان آن، رسالت خویش را به جای عالم بالا و

۱. کیخسرو اسفندیار بن آذرکیوان، *دبستان مذاهب*، با یادداشت‌های رحیم رضازاده ملک، تهران، طهوری، ۱۳۶۳، ج ۱؛ از این کتاب چاپ دیگری نیز وجود دارد که مقدم بر چاپ مذکور است. ر.ک: *دبستان مذاهب*، علی‌اصغر مصطفوی، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۱.

۲. علی‌اصغر مصطفوی، *ترغیب پیغمبرسازان و دساتیر آسمانی*، تهران، بامداد، ۱۳۷۰، ص ۶.

جهان ملکوتی از دربار لندن دریافت می‌داشته‌اند و فرشته‌ای که این آیات را نازل و در دسترس نویسنده یا نویسندگان کتاب قرار می‌داده، به جای جبرائیل و میکائیل ... و غیره، جاسوسان اینتلیجنت سرویس و تربیت‌یافتگان روباه پیر استعمار بوده‌اند.^۱

اینکه دین‌سازی، فرقه‌بازی، حزب‌گرایی، مکتب‌سازی، جریان‌سازی و ... بخشی از اهداف استعماری در دو‌یست‌سال اخیر در حوزه سرزمین‌های استعمارشده برای حفظ منافع استعمارگران از یک طرف و تثبیت حکومت‌های دست‌نشانده از طرف دیگر بوده است، از جمله واقعیت‌های تاریخی و سیاسی است که بیش از اینها می‌تواند محل پژوهش صاحب‌نظران تاریخ و سیاست باشد.^۲

اما آنچه محل تأمل جدی است آن است که چرا تمام دین‌سازان و فرقه‌بازان در تاریخ ایران معاصر، از منطقه جنوب و شمال ایران یعنی از حوزه نفوذ انگلیس و روس سر برآورده‌اند و به قول یکی از مورخان تاریخ معاصر، بعد از ایجاد آشوب، فتنه، فساد، ناامنی، خرابی، قتل، غارت، تشنت و تفرقه، دولت‌های روس و انگلیس قدم پیش گذاشتند و از این مدعیان ایرانی به نام دفاع از آزادی و دموکراسی و حقوق بشر حمایت کردند و آنها را جمع‌آوری نمودند و در نقطه‌ای از نقاط قلمرو خود نزدیک ایران، سکنا داده و برای آنها اسباب راحتی و مقرری ماهانه و سالانه مرتب، برقرار کرده‌اند؟! و عجیب‌تر اینکه هر مذهب و آیین جدیدی که تولید می‌کنند خود غربی‌ها جزء نخستین پیروان و مبلغان این احزاب، فرقه‌ها، مذاهب دروغین و جریان‌ها هستند و بلافاصله به رسانه‌ها، متون تاریخی و همایش‌های آنها در لندن، پاریس، واشنگتن و ... کشیده می‌شود.

بهایی شدن کنت دوگوبینوی فرانسوی، سید علوی شدن ژنرال پاتینجر (افسر توپخانه انگلستان)، ملامؤمن شدن کلنل استوارت انگلیسی (که اولتیماتوم انگلیسی‌ها را در محاصره

۱. علی‌اصغر مصطفوی، همان، ص ۶.

۲. نگارنده بخشی از تلاش‌های استعمارگران را در ایجاد فرقه‌های مذهبی در مقاله «استعمار و ظهور مسلک‌های شبه‌دینی» مورد پژوهش قرار داده است. رک: بهائیت آن‌گونه که هست، همان، ص ۳۲۰-۳۲۱.

هرات به محمدشاه ابلاغ کرد و در بخارا خود را ملامؤمن نامید)، فرستاده مسیح شدن ژوزف ولف یهودی، به لباس درویش محمدی درآمدن ژنرال فریه از افسران لشکر فرانسه و جاسوسی کردن برای انگلیس (وی با همین لباس درویش محمدی مدت سه سال بلوچستان و خراسان را در لباس زهد و تقوا به آشوب کشید)، شیخ عبدالله شوشتری شدن ریچارد برتون انگلیسی برای نفوذ در جنبش شیخ شامل داغستانی علیه روسیه در قفقاز که در آن دوران جزء سرزمین‌های ایران بود، مسلمان شدن میرزا یعقوب‌خان ارمنی پدر میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله یکی از بزرگ‌ترین عاقدان قراردادهای استعماری مثل روتتر، تنباکو و لاتاری با انگلیس و انتخاب نام شیخ شمس‌الدین قونیوی برای جاسوسی، آخوند طالقانی شدن مسیو چرچیل کاردار سفارت انگلیس و رفیق گرمابه و گلستان میرزا ملکم‌خان در بوشهر و...^۱ نمونه‌های کوچکی از دین‌سازی‌ها، فرقه‌بازی‌ها و مکتب و مذهب‌سازی‌های استعمار در دوران معاصر می‌باشد.

این درست است که از دوره فرمانروایی صفویان در ایران و حکومت اکبرشاه در هند که هر دو سلسله تحت تأثیر مذهب شیعه نسبت به نفوذ استعمار در سرزمین‌های مسلمانان مقاومت و حساسیت دارند، کتاب‌های *ایقان*، *بیان*، *اقدس*، *دبستان مذاهب* و *دساتیر آسمانی* و... نخستین متون شبه‌مقدسی نیستند که از آسمان مه‌آلود لندن یا فضای یخ‌بسته مسکو نازل شده یا حضرات مهاباد، جی افرام، شای کلیو، یاسان (از پیامبران ادعایی *دساتیر*) و منجیان دروغینی چون باب، بها، میرزا یحیی، شریعت سنگلجی، کسروی، شوقی افندی، عباس افندی [از مدعیان موعودگرایی و پاکدینی] نخستین پیامبران و منجیانی نیستند که از سوی تولیدکنندگان دموکراسی، حقوق بشر و آزادی برای نجات ملل شرق با پیام‌های ویژه خویش به پیامبری، امامت و در نهایت خدایی گسیل شده‌اند. این خداوندان نفت‌خوار و زرپرست زورمدار، در این راه آن‌قدر مکتب و حزب و گروه و جریان و مذهب و فرقه تولید کرده‌اند که اکنون حاصل و

نتیجه آن صدها نوع مذهب و فرقه در هند و کشورهای اسلامی است.^۱

بنیانگذار عظیم‌الشان انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، امام‌خمينی(س)، چه عمیق و دقیق ماهیت این مسلک‌ها، فرقه‌ها، گروه‌ها و احزاب را تحلیل می‌کند و می‌فرماید:

یک راه استفاده غرب از ما و استفاده امریکا و شوروی از مخازن ممالک ماها، همین معنا است که در بطن خود یک جامعه که باید برای خودش یک حسابی داشته باشد و پیشرفتی بکند در همان بطن جامعه، از طریق‌های مختلف اختلافات درست می‌کنند. اختلاف مسلک‌های مختلف، عرض می‌کنم که جنگ ترک و فارس، جنگ کرد و مثلاً غیرکرد، جنگ... بلوچ و غیربلوچ، از این مسائل درست می‌کنند می‌تراشند. یک مملکتی که باید همه آنها با هم مجتمع بشوند، هر کدام را به یک راهی می‌برند، یعنی نقشه‌ها می‌برد، اینا را به این راه‌های مختلف و به واسطه همین اختلافاتی که در بطن جامعه درست می‌کنند، نمی‌گذارند این جامعه رو به ترقی خودش برود. آنها استفاده خودشان را می‌کنند، اینها می‌زنند توی سر هم و آنها می‌آیند نفت‌هایشان را می‌برند، گازهایشان را می‌برند و هر چه دارند اینها غارت می‌کنند و کسی هم نیست که حرفی بزند، برای اینکه یک فکر واحد نیست، افکار متشتت و مختلف است.^۲

امام می‌فرماید:

در ممالک ما و خصوصاً در مملکت ایران از اول که احزاب درست شده است... یک صحنه مبارزه بین احزاب و این از باب این بوده است که چون خارجی‌ها می‌خواستند از اختلاف ملت‌ها، از اختلاف توده‌های مردم استفاده کنند. یکی از راه‌هایی که موجب این می‌شود که اختلاف پیدا بشود و مردم با هم در یک مسائلی مجتمع نشوند، قضیه احزاب بوده است.^۳

۱. نقل به مضمون از: همان، ص ۳۴.

۲. صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۲۵.

۳. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۷۵.

۳. ایدئولوژی «پیمان فرهنگ»، مانیفست مکتب ایران و غربگرایان عصر

قاجاری

در تعالیم نخست *دبستان مذاهب* که به ظاهر تعلیم پارسیان در حوزه قرائت ایرانی از مذهب است پیش‌زمینه‌های فکری آن را می‌توان در بخشی از تعالیم شیخیه و باییه ملاحظه کرد و دنباله آن را هم می‌توان بعدها در آموزه‌های دو تن از دامادهای میرزا یحیی صبیح ازل (وصی علیمحمد باب و پایه‌گذار فرقه ازلیه) یعنی میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی که هر دو ایرانی و از پیشگامان قوم‌گرایی مذهبی در ایران هستند، تعقیب نمود.

مفهوم «پیمان فرهنگ» اصول موضوعه مکتب ایرانی و ملی‌گرایی دوران بعد است. اولین بار مفهوم پیمان فرهنگ را باید در کتاب *دبستان مذاهب* که گفتیم در حوزه استعماری هند بریتانیا نوشته شد و آن را باید پیش‌زمینه‌های قرائت ایرانی از مذهب دانست، جست‌وجو کرد. مکتب پیمان فرهنگ را در حقیقت باید عصاره آموزه آخرین سرگروه متأخرین مذهب پارسیان در فرقه آبادیان و آذر هوشنگیان دانست. کتاب *دبستان مذاهب* این سرکرده را آذرکیوان معرفی می‌کند و می‌گوید نسب آذرکیوان به ساسان می‌رسد.

دوران زندگی او را ظاهراً دوران زندگی شاه‌عباس صفوی و هم‌دوره شیخ بهایی و میرفندرسکی آورده‌اند. اینکه آیا واقعاً چنین فردی در این دوران وجود کاملی داشته یا نه، چندان مورد بحث ما نیست. آنچه در این پژوهش مفید است آموزه‌های درویشان مذهب آبادیان و سرکرده آنها، آذرکیوان است.

آخوندزاده در کتاب *مکتوبات کمال‌الدوله* و میرزا آقاخان کرمانی (ازلی) در کتاب *سه مکتوب* که برداشتی از *مکتوبات کمال‌الدوله* آخوندزاده است بعدها همین داستان ساختگی «پیمان فرهنگ» را به‌عنوان ایدئولوژی مکتب ایرانی و مبانی اولیه و اصول موضوعه تجویزات تجدید در ایران قرار می‌دهند تا از این زاویه و مبتنی بر این ایدئولوژی هم شاه، هم نخبگان سیاسی و هم مردم ایران دستاویزی برای کنار گذاشتن اسلام داشته باشند.

دبستان مذهب مبانی ایدئولوژی مدرن منورالفکری ایران در مقابل اسلام را این‌گونه تبیین

می‌کند:

این طریق را آمیزه فرهنگ و فیرچار نامند، چون کسی از بیگانگان کیش ایشان، به مجلس این فرقه، آشنا شود، او را درشت نگویند و راه مذهب او را ستانید و بدانچه گوید پذیرند و در تعظیم و تکریم دقیقه‌ای از دقایق فرو ننهند. بنابر اصل مذهب خویش که به هر دین، به اعتقاد ایشان، به خدا توان رسید... از تعصب و بغض و حد و حقد و ترجیح ملتی بر ملتی و گزیدن کیشی بر کیشی احتراز نمایند و دانشوران و درویشان و پرهیزگاران و یزدانپرستان هر آیین را هر آینه دوست دارند و عوام‌الناس را نیز بد نخوانند و نکوهش دنیاپرستان نکنند.^۱

آنچه گفته شد شمه‌ای از ایدئولوژی مکتب پیمان فرهنگ است که مبشران آن در عصر قاجاریه مدعی هستند اعتقاد سلاطین پارس از آبادیان و جیان و شابیان و پارسانیان، بلکه پیشدادیان و کیان و اشکانیان و ساسانیان، آن است.^۲ البته هر عاقلی می‌داند که این آموزه‌ها به مذهب شبه‌فلسفی پلورالیستی اروپا شباهت بیشتری دارد تا به مذاهب شرقی نازل‌شده در ایران و خاورمیانه و آسیا!

کتاب *دبستان مذهب* از ص ۴۹ به شرح و توصیف احکام «پیمان فرهنگ» می‌پردازد و مبانی این مذهب ساختگی را به عنوان مذهب ایران باستان، دکتترین منورالفکری سکولار عصر قاجاری در مواجهه و مقابله با مذهب اسلام قرار می‌دهد.

اولین کسی که از ایدئولوژی پیمان فرهنگ در کتاب خود یاد می‌کند اما از منبع آن سخنی به میان نمی‌آورد، آخوندزاده است. آخوندزاده *مکتوبات کمال‌الدوله* را به عنوان بیانیه آشکار غربگرایان سکولار علیه مذهب اسلام در عصر قاجاری صادر می‌کند و در این رساله با تمام قوا ملت ایران را به حذف اسلام و پذیرش بی‌چون‌وچرای تجدد غربی برمبنای ایدئولوژی

۱. کیخسرو اسفندیار بن آذرکیوان، همان، ص ۴۸ - ۴۷.

۲. همان، ص ۴۹.

ایرانی پیمان فرهنگ فرا می‌خواند و به تعظیم ایدئولوژی پیمان فرهنگ، به عنوان مانیفست مکتب ایران در مقابل مکتب اسلام می‌پردازد.

ای ایران! کو آن شوکت و سعادت تو که در عهد کیومرث و جمشید و گشتاسب و انوشیروان و خسرو پرویز می‌بود؟ اگرچه آن‌گونه شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه ملل فرنگستان و ینگی دنیا [امریکا] به منزله شمعی است در مقابل آفتاب ... ای ایران! زمانی که سلاطین تو به پیمان فرهنگ عمل می‌کردند چند هزار سال در صفحه ارم مثال دنیا به عظمت و سعادت کامران می‌بودند و مردم در زیر سایه سلطنت ایشان از نعمات الهی بهره‌یاب شده و در عزت و آسایش زندگانی می‌کردند... در عهد سلاطین فرس نظر با حکام پیمان فرهنگ در هر شهر محاسبان می‌بودند و...^۱

آخوندزاده ساده‌لوحانه افسانه مکتب ایرانی پیمان فرهنگ را باور کرد و در مکتوب اول رساله خود به شرح اتوپیای ایران باستان در زیر سایه ایدئولوژی پیمان فرهنگ می‌پردازد و متعاقب آن میرزا آقاخان کرمانی نیز رساله سه مکتوب خود را که برداشتی از مکتوبات *کمال‌الدوله* آخوندزاده است به این افسانه اختصاص می‌دهد تا بستر لازم برای نهادینه شدن ایدئولوژی پیمان فرهنگ و باستانگرایی برمبنای مکتب ایران در مقابل مکتب اسلام، فراهم شود.

آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و غربگرایان و قوم‌گرایان عصر قاجاری و پهلوی دو وظیفه عمده برگردن داشتند:

۱. جعل یک تاریخ باستانی اتوپیایی برای ایران برمبنای مکتب و ایدئولوژی کاملاً ایرانی؛
۲. نفی و انکار میراث دوره اسلامی ایران در همه زمینه‌ها و سیاه نشان دادن این دوران. به جرئت می‌توان ادعا کرد که در تمام دوران حکومت ناصرالدین‌شاه قاجار به بعد و در تمام دوران حکومت استبداد سیاه پهلوی در ایران، غربگرایان باستانگرا با تمام توان به دنبال عملیاتی کردن این دو وظیفه در ایران بودند. اگر هم در پاره‌ای از اوقات ناچار بودند که یادی

از اسلام نمایند تلاش می‌کردند که قرائت تشیع ایرانی را به‌عنوان مذهب قومی ایران در مخالفت هیستریک با اعراب قرار دهند. کتاب‌های *انقلاب ایران و بنیادهای فرهنگی آن* اثر منوچهر خدایار محبی،^۱ *اولین و آخرین حکومت جهانی یا حکومت عاطفی* از کتاب چهارم فلسفه پهلویسم اثر منوچهر هنرمند،^۲ *مذهب تشیع و آرمان‌های ملی ایرانیان*^۳ و *آرمان شهریاری* اثر عسکر حقوقی^۴ و ده‌ها کتاب دیگر از این دست، نمونه‌های کوچکی از تلاش‌های قوم‌گرایان باستانگرا در القای وظایف مذکور هستند.

◆ نتیجه‌گیری

قرائت‌های قوم‌گرایانه از اسلام و تشیع را می‌توان در گستره وسیعی از تاریخ یکصد و پنجاه ساله اخیر دنبال کرد که ما در اینجا فقط به ریشه‌ها و انگیزه‌های پیدایش این ایدئولوژی اشاره‌ای اجمالی کردیم.

مطالعات این پدیده در تاریخ معاصر ایران و سرزمین‌های اسلامی نشان می‌دهد که قوم‌گرایی مانند غربگرایی، خود را در همان ابتدا ضدسنت معرفی می‌کند و از این جهت وارث دین‌ستیزی و فرهنگ‌گریزی در دو سده اخیر در ایران می‌باشد. اما این ستیزه با دین و فرهنگ از همان ابتدا در قالب رهایی انسان از چیرگی امر متعالی مطرح نمی‌شود. بنابراین فهم این قضیه چندان برای ما دشوار نیست که چرا اولین تجلی ظهور قوم‌گرایی در قالب مذهبی در ایران مطرح می‌شود و چرا قرار است امر مدرن در پس ارتجاعی‌ترین نوع تفکر یعنی باستان‌گرایی مذهبی متحقق شود؟!

چگونه امکان دارد امر مدرن با جزم قومیت و مذهب وابسته به آن و مرده‌ریگ تفکرات

۱. منوچهر خدایار محبی، *انقلاب ایران و بنیادهای فرهنگی آن*، تهران، اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۳.

۲. منوچهر هنرمند، *اولین و آخرین حکومت جهانی یا حکومت عاطفی*، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۰.

۳. عسکر حقوقی، *مذهب تشیع و آرمان‌های ملی ایرانیان*، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۳.

۴. عسکر حقوقی، *آرمان شهریاری*، تهران، دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی، ۱۳۵۷.

باستانی در ایران مستقر شود؟! این واقعیت که قوم‌گرایی و غربگرایی - که هر دو آب به آسیاب سکولاریسم، دین‌ستیزی و فرهنگ‌ستیزی می‌ریزند- ادعای پیشتازی در تجدد و فهم دقیق و عمیق از ایران و اسلام دارند، یک رشته پیامدهای نظری و سیاسی به‌بار می‌آورد که کمتر از این زاویه مورد توجه قرار گرفته است. قوم‌گرایی در ایران کم‌وبیش آشکارا در این دو سده به ما می‌گوید که تنها چیزهایی که ارزش مبارزه برای دستیابی به آنها وجود دارد چیزهایی هستند که آنها به تصویب و تأیید می‌رسانند نه چیزهایی که ملت ایران بدان تعلق دارد و آنها را می‌طلبد.

این اولین واقعیتی است که در این دویست سال بی‌رحمی‌های آشکاری را به‌بار آورده است و با ارزش‌های ادعاشده قوم‌گرایان و غربگرایان ناسازگار است. بی‌رحمی‌های آشکار حکومت رضاخان با پشتوانه ایدئولوژیک قوم‌گرایان و غربگرایان در مقابله با ارزش‌ها، آرمان‌ها و آرزوهای ملت ایران نمونه بسیار کوچکی از این ناسازگاری است.

به هر روی ریشه‌ها و سرخ اصلی این قضیه را به‌آسانی می‌توان پیدا کرد. نقد ما به قوم‌گرایی مذهبی و غربی اساساً چندبعدی است. از یک طرف قوم‌گرایی مذهبی و غربی در ایران از جنبه تاریخی، دروغین و صرفاً دستاویزی برای مخالفت با نقطه‌های اساسی مقاومت ملی و دینی در مقابل تهاجمات بیگانه بود و تردیدی نداریم که این نوع قوم‌گرایی از داعیه‌های کلیتش که به‌ظاهر تکریم ایران است، بسیار دورافتاده است. از جهت دیگر در ایران چه قوم‌گرایی مذهبی، چه قوم‌گرایی باستانی و چه قوم‌گرایی غربی همیشه یک جریان ضدانقلاب را برای دفاع از استبداد و استعمار ضروری دانسته و خود مطلقاً در اختیار استبداد و استعمار بوده است.

این واقعیت که قوم‌گرایی در ایران در تمام وجوهش مقوم استبداد و نظام پادشاهی بوده است محل تردید نیست. بر همین اساس نظریه قوم‌گرایی هیچ‌وقت نتوانست تاریخ ملت ایران را با آرمان‌های فرهنگی و دینی به هم نزدیک کند. برای یافتن چرایی این قضیه، باید به وجوه دیگری از ناکارآمدی‌های قوم‌گرایی در ایران نگاه کرد.

مزایای قوم‌گرایی، حتی اگر در ایران عمومیت هم پیدا می‌کرد و صرفاً ایدئولوژی طبقه حکومت‌گر نبود، در بهترین حالت، تثبیت‌کننده وضع موجود بود؛ وضعی که از دوره قاجار به بعد هیچ‌گاه مورد رضایت ملت ایران قرار نداشت و به تأیید اسلام و روحانیت نرسیده بود؛ برای نمونه قوم‌گرایی مذهبی که ابتدا در قالب فرقه بابیه در ایران ظهور کرد در سخت‌ترین شرایط ایران به پشتوانه حامیان انگلیسی و روسی خود در پی کسب پایگاه و جایگاهی در ایران بود. در چنین حالتی مضمون ملی‌گرایی که جلوه شعاری مفهوم قوم‌گرایی بود چگونه می‌توانست مورد تأیید ملت ایران باشد؟ به همین دلیل روحانیت شیعه با جدیت با این قوم‌گرایی به مبارزه پرداخت و در تاریخ معاصر ایران توان‌های سنگینی برای این مبارزه پرداخت کرد. دولتمردان وطن‌دوستی چون میرزا تقی‌خان امیرکبیر نیز احساس می‌کردند که باید ریشه‌های این قوم‌گرایی را در کشور خشک نمایند؛ زیرا می‌دانستند اگر این قوم‌گرایی در دل مذهب و کشور شکل گیرد اولین هسته تهاجمی خود را بر تشنت مذهبی و ملی متمرکز می‌سازد و این بزرگ‌ترین آفت ایران در عصر تهاجم استعمار به سرزمین‌های اسلامی بود.

بعدها دیدیم که چگونه مسئله مبارزه با نظام سلطانی و دین‌گرایی یکی از گسل‌های عمده قوم‌گرایان و غرب‌گرایان با اسلام‌گرایان در دویست سال اخیر و در واقع در جلوه‌های ویژه تاریخ ایران بوده است. ملت ایران بی‌گمان یک ملت مسلمان و وطن‌دوست است ولی به خود وطن به مفهوم قومیت و ملیت چندان علاقه‌ای نشان نمی‌دهد. از جنبه‌های تاریخی برای مسلمانان شیعه ایران، ملیت فقط نقطه گذار است که از طریق آن می‌توان به دگرگونی‌های بنیادی در پناه مذهب در جامعه، مهر تأیید زد.

قوم‌گرایان و غرب‌گرایان ملیت را به‌عنوان گریزگاهی برای مخالفت با مذهب و سازش با استبداد و استعمار غرب می‌خواستند و حتی برخی از آنها استدلال می‌کردند که مذهبی نبودن ایران بر گزاره‌های غربی بودن، وابسته بودن و زیر سایه استبداد بودن، برتری دارد؛ زیرا میراث تمدنی تاریخ ایران از ورود اسلام تا دوران جدید را بهتر از میان برمی‌دارد. اعتقاد به غیرمذهبی بودن ایران برای قوم‌گرایان چپ و راست و مذهبی و غیرمذهبی را باید در رابطه با

جنبش سکولاریسم در غرب تحلیل کرد که در این جنبش زدودن گذشته و بریدن از فرهنگ و تاریخی که با مذهب عجین است اهمیتی اساسی دارد.

قوم گرایان پایه‌پای غربگرایان باید فراگردی را که انقلاب‌های سکولاریستی اروپا آغاز کرده بودند در ایران نهادینه می‌کردند. گزاره ایدئولوژیک این پروژه، گریز از گذشته و متعلقات آن و ورود به آینده از پیش تعیین‌شده در غرب بود.

برخی یادآور شدند که جاذبه قوم‌گرایی و باستانگرایی که در قالب ملی‌گرایی در ایران قد علم کرد، برای کسانی که اسیر سلطه آن شده‌اند از کیفیت‌های رمانتیک ملی‌گرایی سرچشمه می‌گرفت. اما متضاد این استدلال را نیز می‌توان به‌میان کشید؛ آنچه قوم‌گرایان را به سوی مفهوم ملی‌گرایی سوق داد فقدان درک توفیق آنها از مفهوم مذهب و ملیت به معنای جهش به پیش و به معنای قدیمی بازگشت به گذشته نبود، بلکه برای قوم‌گرایان مفهوم ملیت نقطه تراکم‌یافته‌ی رهایی ساختار قدرت از سنت و اقتدار تاریخی مذهب بود؛ یعنی چیزی که در ایران همیشه قدرت سیاسی را مهار می‌کرد و حلقه واسط بین مردم و حکومت بود. قوم‌گرایان و غربگرایان، تبیین نظری روشنی از مفهوم ملیت نداشتند اما می‌دانستند که این مفهوم دستاویزی برای یک تغییر وضع همه‌جانبه و گذار از یک جامعه مذهبی به یک جامعه سکولار است؛ جامعه‌ای که در آن مرجعیت قدرت نه نیروهای ملی و مذهبی بلکه نخبگان تازه به دوران رسیده متأثر از غرب بودند؛ این بدان معناست که غربگرایان و قوم‌گرایان ایران مانند اروپا به دنبال این بودند که سیاست و اصحاب قدرت را از زیر نظارت و کنترل‌های مردم‌گرایانه اسلام و روحانیت خارج سازند و خود سیاست را تبدیل به مابعدالطبیعه جدید کنند. برای همین است که قوم‌گرایان و غربگرایان در هر حالتی به حضور مذهب در اجتماع و دخالت دین در سیاست و دنیا بدگمان هستند و به آن حساسیت نشان می‌دهند و حتی آن را ضد تجدد و ترقی معرفی می‌کنند.

اما ما در تاریخ معاصر ایران به تهاجمات جناح چپ و راست به مذهب چنان عادت کرده‌ایم که فراموش کردیم که این مذهب بود که توانست با ساماندهی جنبش‌های اجتماعی در یک قرن

اخیر، استقلال و حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی را تضمین کند. قوم‌گرایان و غربگرایان فراموش کرده‌اند که این مذهب بود که توانست یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های اجتماعی را در قرن بیستم در ایران پایه‌ریزی کند و منشأ بروز تحولاتی شگرف در جهان، منطقه و ایران شود.

یکی از عوامل اساسی و عمده تهاجم قوم‌گرایی به اسلام‌گرایی که در این یکصد سال به چشم می‌خورد این است که اسلام‌گرایی مدافع انقلاب، جسارت، شور و نوعی از تاریخ است که می‌توان با نیرومندترین شیوه ممکن از آن دفاع کرد؛ در حالی که فعالیت قوم‌گرایان، ناکافی و از هم فروپاشیده است و لشکرهای پیشتاز آنها به بایگانی تاریخ سپرده شده‌اند.

امروز مفاهیمی چون ناسیونالیسم، ملی‌گرایی، جمهوری ایرانی، مکتب ایران و امثال آن که رنگ و بوی قوم‌گرایی دارد چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

با آگاهی از اینکه امام عظیم‌الشأن بارها ما را از افتادن در ورطه‌هایی که از آنها بوی قوم‌گرایی، تفرقه، تشتت و ضدیت با شیعه به مشام می‌رسد بر حذر داشته است، سخن گفتن از مکتب ایران بیش از آنکه یک گرایش معرفتی و اندیشه‌ای باشد، گرایشی سیاسی است. عده‌ای سعی می‌کنند این پدیده سیاسی را با چشم‌انداز دینی و فرهنگی جذب‌کننده اندوخته‌های ایرانی در حوزه اسلام تعریف کنند؛ اندوخته‌هایی که کانون تازه حیات فرهنگی و سیاسی ایران در مقابل اعراب مسلمان و... باشد. جریانی که به انحای مختلف مفهوم ایرانی اسلام را ترکه فرهنگی خود قرار داده تا از این طریق نوستالژی شکست ایران از مسلمانان را حل کند، آگاه نیست که با این‌گونه مکتب‌سازی‌ها و فرقه‌بازی‌ها آب به آسیاب استعمار و استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل می‌ریزد.

اگر باور نکنیم یا نتوانیم اثبات کنیم که طرح این‌گونه نظریه‌ها بیانگر یک سبک سیاسی و فرهنگی جدید و شکل علنی‌تری از پیشبرد منافع یک جریان در حال شکل‌گیری در ایران است - که معرفی مکتب ایران نمونه‌ای از آن است - نباید از این واقعیت مهیب غفلت کنیم که قرائت ایرانی از مکتب اسلام متضمن معانی متضاد و متناقضی است که نمی‌توانیم از آسیب‌های آن

در امان باشیم.

اولین آسیب چنین قرائتی این است که به صورت اجمالی و تفصیلی ساخت انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و آرمان‌ها و اندیشه‌های امام را در نسبت با اسلام دارای درک اختصاصی و قومی خواهد کرد؛ این یعنی از هم پاشیدن مبانی جنبش‌های سیاسی و اجتماعی ایران در یک قرن گذشته که پشتوانه تاریخی انقلاب اسلامی و بیداری مسلمانان به حساب می‌آید و تحقق یک قرن تبلیغ استعمار که به دنبال آن بود تا اثبات نماید که اولاً تشیع در اشکال زیدی، اسماعیلی و دوازده‌امامی یک قرائت ایرانی و قومی از اسلام است و ربطی به قرآن و سنت ندارد. ثانیاً دستاوردهای کلامی، فلسفی، تفسیری، فقهی، عرفانی و سیاسی شیعه لزوماً بخشی از میراث تمدن اسلامی نخواهد بود.

اگر همه آسیب‌های مکتب ایران را به کناری نهیم همین برداشت مهیب برای تقویت قوم‌گرایی و فرقه‌گرایی در جهان اسلام که سیاست‌های دیرینه استعمار و استبداد حاکم بر سرزمین‌های اسلامی بود و هست، برای خاموش کردن بیداری اسلامی، که از برکت انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام‌خمينی جهان را فرا گرفته است، کفایت می‌کند.

اگر از این زاویه به ایدئولوژی مکتب ایران نگاه کنیم آن‌گاه درک این سخنان عمیق و دقیق امام عظیم‌الشأن امت امکان‌پذیر و راهگشا خواهد بود:

... کسانی که اهل قلم و بیان هستند باید این مسائل را برای مردم توضیح دهند و اسلام را به مردم معرفی کنند و بگویند که اسلام برای ملیت خاصی نیست و ترک و فارس، عرب و عجم ندارد. اسلام متعلق به همه است و نژاد و رنگ، قبیله و زبان در این نظام ارزش ندارد. قرآن کتاب همه است و این تبلیغات که این عرب است، آن ترک است و یا فارس و کرد، تبلیغاتی است که اجانب برای چپاول مخازنی که در این ممالک است رواج می‌دهند که مسلمانان را از هم جدا کنند. مسلمین باید هوشیار باشند که تحت تأثیر این تبلیغات واقع نشوند...^۱

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۸۷.

اکنون توصیه می‌شود که دو گزاره زیر را در برابر چشمان خود مجسم کنید:
گزاره اول:

در مکتب ایران طرحی وجود دارد که به مثابه جایگزین مکتب اسلام تلقی می‌شود؛ این طرح برگرفته از یک ایده تاریخی است که حداقل در دو قرن گذشته به مسائل قابل توجهی در تاریخ ایران نظر داشته و این الزام را می‌پذیرد که باید تضمین‌های جدیدی برای فهم اسلام ارایه داد که دریافت‌های متنوعی از مکتب اسلام در آن وجود نداشته باشد؛ این تضمین جدید در مفهوم مکتب ایران و نوع نگاه ایرانی‌ها به اسلام نهفته است.

گزاره دوم:

... اسلام همه افرادی که ایمان به خدا آورده‌اند، همه آنها را برادر می‌داند و حساب جداگانه ندارد که حسابی برای عرب باز کرده باشد، یک حساب برای عجم باز کرده باشد، یک حساب برای ایران باز کرده باشد... این حساب‌هایی که پیش مردم مادی مطرح است که ما ایرانی هستیم و برای ایران باید چه بکنیم... در اسلام نیست...^۱

مقایسه این دو گزاره نشان می‌دهد که قرائت ایرانی از اسلام و ایجاد تقابل ساختگی بین مکتب ایران، مکتب ترکیه و مکتب عربستان، نه تنها با آرمان‌ها و اندیشه‌های امام و ارکان نظام جمهوری اسلامی سنخیتی ندارد بلکه با آموزه‌های قرآن و سنت پیامبر عظیم‌الشأن اسلام و سیره اهل بیت علیهم‌السلام بیگانه می‌باشد و خواسته و ناخواسته حلقه‌ای از حلقه‌های سیاست استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل در ایجاد تفرقه و تشتت میان مسلمانان و کشورهای اسلامی و ایجاد منازعات فرقه‌ای و قومی است.

سرنوشت دولت‌های سه دهه گذشته در جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که هر گاه دولتمردان، خود را در مقام ایدئولوگ نظام جمهوری اسلامی نشانند به جای سازندگی تخریب کردند و به جای ایجاد وحدت ملی و دینی به تفرقه و تشتت دامن زدند.

دولت و دولتمردان در ساختار نظام جمهوری اسلامی که فصل‌الخطاب آن ولایت‌فقیه است،

۱. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۱۶۷.

نمی‌توانند خصلت رهبری ایدئولوژیک به خود بگیرند و از مقام دولت استراتژیست یعنی دولت با برنامه خارج شوند که اگر چنین کردند همان بلایی بر سر انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام خمینی خواهد آمد که دولت سازندگی و دولت اصلاحات بر سر آن آوردند؛ بزرگ‌ترین خطای این دو دولت آن بود که در مقام مجریان قانون و برنامه، به جای اینکه مواضع استراتژیک اتخاذ نمایند پیوسته در مقام ایدئولوگ بایدها و نبایدهای دینی، سیاسی و ایدئولوژیک صادر می‌کردند؛ مواضعی که نظام جمهوری اسلامی آن را به درستی جزء وظایف رهبری قرار داده است. چه نیک گفته شیخ اجل سعدی شیرازی:

چو کاری بی فضول من بر آید	مرا در وی سخن گفتن نشاید
و گر بینم که نابینا و چاه است	اگر خاموش بنشینم گناه است